

Foundations and Constituent Ingredients of the Legal and Political Well-Organized Society in the Context of Public Law

(Type of Paper: Research Article)

Hassan khosravi*

Abstract

To protect human dignity, human rights, maintenance of justice, order, peace, security and salvation, seeking the design of a legal and political well-organized society has been always the axis of the intellectual and practical efforts of thinkers throughout the course of history. The main purpose of the current research is analysis of the foundations and constituent ingredients of legal-political utopia regarding the previously mentioned approach. Synthesizing data in the field of the philosophy of ethics, politics, law and utilizing a descriptive-analytic method, article has addressed the role of the deontological ethics, neutral State approach and democracy (structural approach) in realization of the Utopia. By producing the motivations and behaviors emanating from the practical rationality and binding law, essential deontological ethics initiates unified, harmonious and neutral treatments among the citizens and governors. Subsequently, the manifestation of such State, specifically in light of the neutral State approach and democratic mechanisms, can be harbinger of the world politically, legally, ethically best system for guaranteeing right and justice in utile governing. By designing such a paradigm for managing the socio-political life, the legal-political Utopia in the field of human rights and public law undoubtedly would be crystallized.

Keywords

Deontological Ethics, Well-Organized Society, Public Law, Neutral State, Democracy.

* Associate Prof., Department of Public Law, University of Payame Noor, Tehran, Iran.

Email: hkh.be82@yahoo.com

Received: March 04, 2020 - Accepted: July 14, 2020



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

بنیادها و مؤلفه‌های سازنده جامعه بسامان سیاسی-حقوقی

در بستر حقوق عمومی

(نوع مقاله: علمی _ پژوهشی)

حسن خسروی*

چکیده

کاوش در طراحی نظام سیاسی و حقوقی بسامان، همواره محور تلاش‌های فکری و عملی اندیشمندان در طول تاریخ زندگی بشر جهت صیانت از کرامت انسانی، حق‌های بشری، برقراری عدالت، نظم، صلح، امنیت و سعادت بوده است. هدف اساسی مقاله تحلیل بنیادها و مؤلفه‌های سازنده جامعه بسامان سیاسی-حقوقی با نگرش مذکور است. با تلفیق داده‌ها در حوزه فلسفه اخلاق، فلسفه سیاسی، علم حقوق و بهره‌مندی از روش توصیفی-تحلیلی، به نقش اخلاق وظیفه‌گرا (رویکرد ارزشی)، اندیشه دولت بی‌طرف (رویکرد رویه‌ای) و اندیشه مردم‌سالاری (رویکرد ساختاری) در تحقق این آرمان‌شهر پرداخته شده است. یافته‌ها و نتایج پژوهش نشان می‌دهد که اخلاق وظیفه‌گرایی با تولید انگیزه و رفتارهای منبعت از عقل عملی و قانون الزامی، ضروری و خدشه‌ناپذیر و احترام و عمل به وظیفه و تکلیف انسانی، موجب رفتارهای متحدالشکل، همسو و بی‌طرفانه در شهروندان و حاکمان می‌شود و بروز و ظهور آن در پرتو رویه بی‌طرفی دولت و سازوکارهای دموکراتیک، می‌تواند یکی از بهترین نظام‌های ارزشی، اخلاقی و حقوقی برای تضمین حق و عدالت در نظام سیاسی-حقوقی و زمامداری مطلوب تلقی شود. با طراحی چنین الگویی برای مدیریت زندگی اجتماعی و سیاسی، بی‌شک جامعه بسامان یا آرمان‌شهر سیاسی-حقوقی در حوزه حقوق بشر و حقوق عمومی شکل می‌گیرد.

کلیدواژگان

اخلاق وظیفه‌گرایی، جامعه بسامان، حقوق عمومی، دولت بی‌طرف، مردم‌سالاری.

مقدمه

جامعه آرمانی یا «اتوپیا»^۱ همواره مورد مطالبه مردم و ادعای حاکمان بوده و در این زمینه به علت تفاوت و تعارض در نگرش‌ها و رویکردها، تعاملات مردم با یکدیگر و با دولت، با چالش‌ها و جدال‌هایی مواجه شده است. محتوا و غایات جامعه آرمانی تابعی از مبانی فکری و ارزشی جامعه و همسانی نگرش مردم با دولت است، حال اگر این اشتراک ذهنی و فکری در جهت مخالف هم حرکت کنند، جامعه دچار تنش و تعارضات متنوعی می‌شود و در نتیجه جامعه «بسامان»^۲ محقق نخواهد شد. در واقع، نظام‌های حقوقی و سیاسی، بسترها، سازوکارها و قالب‌های اجتماعی برای تضمین جامعه بسامان محسوب می‌شوند و راهبردی برای همسو کردن نگرش مردم با زمامداران به منظور رسیدن به غایات جامعه آرمانی‌اند. هسته اصلی مطالبات همه جوامع، رسیدن به صلح، آرامش، نظم، عدالت، سعادت، انسان‌دوستی، حق محوری و غیره است، اما روش رسیدن به این آرمان‌ها و تفاسیر در خصوص مفاهیم و محتوای آنها، منشأ اختلاف‌ها و تنش‌ها و عامل دوری از غایات اصیل جامعه می‌شود. از منظر حقوق عمومی و با رویکرد ساماندهی کارآمد قدرت در جهت تأمین و تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان، تحقق جامعه کارآمد و مطلوب وابسته به تضمینات عدالت، اخلاق و حقوق بشر است که از طریق امر زمامداری مطلوب و تعاملات عاقلانه و عادلانه دولت و مردم محقق می‌شود.

مسئله اساسی مورد پژوهش در این خصوص، تشریح و تحلیل بنیادها و مؤلفه‌های سازنده آرمان‌شهر یا جامعه بسامان و ارائه مبانی فکری و روش‌هایی است که نوعی اتحاد و اشتراک ذهنی به منظور تحقق جامعه آرمانی برای مردم و حاکمان ایجاد کند تا غایات این جامعه در فضای صلح‌آمیزی تأمین شود. در این زمینه، هدف اساسی مقاله، بررسی و ترسیم مؤلفه‌ها و بنیادهایی برای آرمان‌شهر سیاسی-حقوقی در بستر حقوق عمومی است تا با توسل به راهبردهای حقوقی و تضمینات مؤثر، بشر به خوشبختی و سعادت دست یابد و زمینه هر گونه استبداد، اقتدارگرایی و نقض حقوق بنیادین بشر برچیده شود. اهمیت و ضرورت موضوع از آن جهت است که همواره در برخی نظام‌های سیاسی و حقوقی، شاهد بی‌عدالتی، ظلم، تبعیض، تضاد طبقاتی، اقتدارگرایی، نقض حقوق بنیادین بشر، رفتارهای جانبدارانه و منفعت‌جویانه افراد و حاکمان هستیم، از این رو ضروری است تا در پرتو دانش حقوقی عمومی که در پی تضمین حق‌ها و انتظام‌بخشی مطلوب قدرت سیاسی است، آرمان‌شهری به‌منظور برقراری عدالت و جامعه قانونمند، اخلاقی و مطلوب انسانی طراحی شود.

پرسش بنیادین این است که تحقق آرمان‌شهر سیاسی-حقوقی از منظر حقوق عمومی وابسته به کدام بنیادها و مؤلفه‌های سازنده است؟ در راستای پاسخ‌دهی به پرسش، تلاش بر این

1. Utopia

2. Well-Organized Society

است این فرضیه اثبات شود: از منظر حقوق عمومی، پایه‌ریزی جامعه بر بنیاد اخلاق وظیفه‌گرایی کانت (رویکرد ارزشی)، رفتار بی‌طرفانهٔ نهادینه‌شدهٔ مردم و زمامداران (رویکرد رویه‌ای) و بهره‌مندی از سازوکارهای دموکراتیک در امر زمامداری (رویکرد ساختاری)، تضمین‌کنندهٔ آرمان‌های جامعهٔ سیاسی بسامان و ایجادکنندهٔ آرمان‌شهر سیاسی-حقوقی می‌شود. به‌منظور تحلیل داده‌ها و پردازش موضوع، از روش توصیفی-تحلیلی و از مفاهیم فلسفهٔ اخلاق، فلسفهٔ سیاسی، فلسفهٔ حقوق و دانش علوم اجتماعی، علوم سیاسی و حقوق استفاده شده است. در این زمینه، ابتدا مفاهیم اخلاق، اخلاق وظیفه‌گرا، جامعهٔ آرمانی و بسامان، اندیشهٔ دولت بی‌طرف و سازوکارهای دموکراتیک، سپس تعاملات آنها با هم از منظر حقوق عمومی بررسی می‌شود.

بنیادهای اخلاق وظیفه‌گرا^۱

در اخلاق وظیفه‌گرا، بر ذاتی بودن خوبی و بدی رفتار انسان تأکید می‌شود و نتیجه و آثار رفتار تأثیری در تغییر ماهیت خوبی و بدی ندارد؛ یعنی آثار درستی و نادرستی رفتار، تأثیری در اخلاقی کردن آن ندارد. در نگرش وظیفه‌گرایی «درستی یک عمل به دلیل طبیعت خود عمل است، نه چیزی ورای آن» (فرانکنا، ۱۳۹۲: ۴۷). در پس رفتار اخلاقی، ارادهٔ نیک و نیت انجام وظیفه وجود دارد و اراده معطوف به نتایج رفتار نیست و عاری از هر گونه انطباعات حسی است. به‌طور مثال دروغ، ذاتاً بد است، هرچند نتایج مطلوبی داشته باشد.

در اخلاق وظیفه‌گرایی صرفاً بر درستی و نادرستی رفتار و گزاره تأکید می‌شود؛ یعنی زمانی یک گزاره اخلاقی است که ذاتاً درست باشد، از این رو خوبی یا بدی نتایج حاصله، رفتار یا گزاره‌ای را اخلاقی یا غیراخلاقی نمی‌کند. براساس چنین نگرشی، اخلاق وظیفه‌گرا در مقابل اخلاق نتیجه‌گرا قرار می‌گیرد که گزاره‌های اخلاقی را منوط به نتایج خوب یا بد می‌کند (Vaughn, 2014: 20-45; Wolff, 2017: 35-40) به‌منظور فهم بنیادها و مفاهیم اخلاق وظیفه‌گرا، ابتدا به مفهوم وظیفه‌گرایی، سپس به نظریهٔ اخلاقی وظیفه‌گرایی کانت می‌پردازیم.

۱. مفهوم وظیفه‌گرایی

وظیفه‌گرایی معادل «Deontology» است که از ترکیب دو واژهٔ یونانی «Deonto» به معنای «الزام و وظیفه» و «Logos» به معنای «شناخت» است که در مجموع «وظیفه‌شناسی» معنا می‌دهد (اترک، ۱۳۸۹: ۲۸). در وظیفه‌گرایی، نوعی الزام و تکلیف وجود دارد. به‌عبارتی، در انجام یا عدم انجام فعلی، انسان ملزم و مکلف است و منشأ این الزام به فعل ارادی توأم با ملاحظات و محاسبات عقلانی بازمی‌گردد و فرد در مقام انجام فعل ارادی خود را مکلف می‌داند.

وظیفه نقطه مقابل نتیجه است. در نتیجه‌گرایی ملاحظات سودانگاری و منفعت‌جویانه وجود دارد. در واقع، نتایج یک رفتار، عامل اصلی انجام یا عدم انجام فعل است. با غلبه سود بر ضرر است که فرد رفتاری را انجام می‌دهد و آن را ملاک درستی و بدی می‌داند. در نگرش وظیفه‌گرایی، ملاک و معیار «صواب و خوبی و بایستگی یک کار آن است که هماهنگ با وظیفه باشد» (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۴: ۲۶). در این زمینه کانت می‌گوید: «اگر دشمن یک ملت از شما سؤالی بپرسد که با پاسخ درست ممکن است باعث قتل عام آن ملت شوید شما حق ندارید دروغ بگویید چراکه دروغ گفتن یک عمل ضداخلاقی است و هیچ غایتی نمی‌تواند زشتی آن را از بین ببرد. پس یک عمل یا قاعده اخلاقی می‌تواند صرفاً به دلیل واقعیت دیگری که مربوط به آن است یا به دلیل طبیعت خودش درست یا الزامی باشد» (فرانکنا، ۱۳۹۲: ۴۷-۴۶).

۲. اخلاق وظیفه‌گرایی کانت

اخلاق وظیفه‌گرایی اغلب براساس تفکرات و فلسفه اخلاق ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) پایه‌ریزی شده است و مبنای اخلاق در نظر وی به بنیادهای عقل عملی بازمی‌گردد. در واقع، کانت برای توجیه اخلاقی بودن یک گزاره یا رفتار به آموزه‌های عقل عملی و ماوراءالطبیعه متوسل می‌شود. کانت فیلسوفی اخلاق‌گرا و عقل‌گراست و معتقد است نظام سیاسی و حقوقی بر بنیاد اخلاقی قرار دارد و منشأ تولید قانون، گزاره اخلاقی است. عمده نظریات کانت در خصوص اخلاق در دو اثر معروفش تدوین شده است: کتاب بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق و کتاب نقد عقل علمی. طرح کلی نظریه اخلاق وظیفه‌گرای کانت بدین شرح است:

۱. توجه به نیت و انگیزه فاعل (حسن فاعل) و دخالت دادن آن در ارزش اخلاقی عمل؛
 ۲. ذاتی دانستن اوصاف درستی و نادرستی برای اعمال و دخیل ندانستن نتایج در درستی یا نادرستی اعمال؛

۳. عقل عملی را زیربنای و بنیان قواعد اخلاقی دانستن؛

۴. مشخص شدن وظایف اخلاقی با مراجعه به امر مطلق «حاجتی‌شورکی و عارفی، ۱۳۹۳: ۱۸».
 قانون اخلاقی، امری تجربی نیست، بلکه مقدم بر تجربه بوده و ماهیتی پیشینی دارد و «این قانون ناشی از عقل است که در انطباقش با عمل، عقل عملی خوانده می‌شود و در همه کسی یکسان بوده و مقدم بر هر گونه تجربه است. اگر انسان تنها و تنها موجودی عاقل می‌بود، از قانون اخلاقی که در نهاد وی مفطور است با صرافت کامل تبعیت می‌کرد ولی از آنجایی که انسان احساس هم دارد؛ یعنی تحت تأثیر تمایلات قرار می‌گیرد گاه از پیروی از قانون اخلاقی منحرف می‌شود» (فتحی، ۱۳۹۳: ۲). کانت بر این باور است که همان‌طور که در عقل نظری دسته‌ای از احکام بدیهی وجود دارد، در محدوده عقل عملی هم دسته‌ای از احکام هستند که عقل انسان مستقلاً آنها را درک می‌کند. البته چنانکه خود کانت نیز تصریح می‌کند، تنها یک

عقل داریم که از دو طریق با متعلقات خود سروکار دارد؛ گاه به متعلق خود تعیین می‌بخشد، درحالی‌که متعلق مزبور در اصل از منشأ دیگری غیر از خود عقل، ناشی شده است و گاه به متعلق خود واقعیت می‌بخشد که اولی را عقل نظری و دومی را عقل عملی می‌نامد (فتوحی، ۱۳۹۳: ۳؛ کاپلستون، ۱۳۹۳، ج ۶: ۳۱۹).

کانت تلاش داشت که تولید قواعد اخلاقی را فراتجربی و پیشینی کند، از این جهت بنیاد ماوراءالطبیعه برای آن ترسیم می‌کند (کاپلستون، ۱۳۹۳، ج ۶: ۳۲۰). مابعدالطبیعه یعنی یک امر غیرتجربی و حقیقی که قبل از مراجعه به طبیعت انسان و هر امری مربوط به طبیعت انسانی مانند لذت، سود و اموری از این دست بتواند منشأ حکم اخلاقی باشد. این امر غیرتجربی به نظر کانت همان عقل عملی است. گاهی گفته می‌شود کار کانت در اخلاق، یافتن مبنای عنصر پیشینی حکم اخلاقی در خود عقل است (کاپلستون، ۱۳۹۳، ج ۶: ۳۲۱). از نظر کانت، دستور و الزام اخلاقی، خصلت «امر مطلق»^۱ دارد. امر مطلق در نظر وی یک قانون ضروری و کلی و ذاتاً درست است. امر مطلق، در مقابل امر مشروط^۲ (وابسته به نتیجه یا غایت) قرار دارد. یعنی گزاره اخلاقی مطلقاً درست است و وابسته به انطباعات حسی و نتایج خیر و شر آن نیست. «امر مطلق به مثابه آزمونی برای تطابق با تکلیف، یا آنچه در واقع به معنای قانونیت اعمال است، لحاظ می‌گردد، نه آزمونی برای اخلاقیات اعمال» (هوفه، ۱۳۹۲: ۱۶۱؛ عابدی شاهرودی، ۱۳۹۵: ۵۵-۲۵). امر مطلق کانت همچون قاعدهٔ طلایی است و ملاک و معیاری برای تشخیص اخلاقی و غیراخلاقی بودن یک دستور یا الزام است و در واقع ماکزیمم یا دستوری ماهیت و وصف الزامی و تکلیفی دارد که منبعث از عقل عملی بوده و ماهیت امر مطلق را داشته باشد. ویژگی دیگری که کانت علاوه بر مطابقت با امر مطلق ذکر می‌کند این است که تکلیف صرفاً باید به نیت ادای وظیفه صورت پذیرد و هیچ انگیزه دیگری مانند مصلحت و نفع شخصی و یا میل طبیعی در تحقق آن دخالت نداشته باشد و همین نکته است که ارزش افعال را تعیین می‌کند (کانت، ۱۳۹۴: ۱۲-۳۴).

این امر منبعث از مؤلفهٔ دیگری در فلسفهٔ اخلاق کانت به نام «ارادهٔ نیک»^۳ است. ارادهٔ نیک، ملاک و معیاری است برای تشخیص گزارهٔ اخلاقی. ارادهٔ نیک به‌خودی‌خود و بدون هیچ قیدوشرطی، درست است، هرچند نتایج مطلوب نداشته باشد. در تبیین ارادهٔ نیک کانت بیان می‌دارد: «اراده‌ای که تنها برای تکلیف عمل می‌کند ارادهٔ نیک است» (کاپلستون، ۱۳۹۳، ج ۶: ۳۲۴). تنها چیزی که به‌خودی‌خود، خوب است، صرفاً ارادهٔ نیک است، به این دلیل که ناشی از افعال عقلانی و ارادی است، نه به‌سبب آثار و نتایجش. عمل براساس ارادهٔ نیک، نوعی وظیفه است. از نظر کانت وظیفه عبارت است از «ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون» (کانت،

1. Categorical Imperative
2. Conditional Imperative
3. Good Will

۱۳۹۴: ۲۴). در اراده نیک، نوعی تکلیف نهفته شده است و الزام اخلاقی، از سر تکلف واقعیت خارجی می‌یابد. اراده نیک عاری از هر گونه انطباعات حسی است و تمایل و انگیزه‌ای در آن دخیل نیست و رفتار زمانی اخلاقی است که صرفاً برای انجام تکلیف انجام شده باشد و در پی کسب نتایجی اعم از خیر یا شر و توأم با احساس نظیر تنفر، لذت، ترس، غرور، خودستایی و غیره نباشد. کانت اراده نیک را از سایر اراده‌ها و انگیزه‌ها تفکیک کرده و افعال انسان را به سه دسته تقسیم می‌کند: «۱. افعالی که از سود و مصلحت شخصی از انسان صادر می‌شود. ۲. افعالی که از روی تمایل بی‌واسطه انجام می‌شود. ۳. افعالی که شخص صرفاً برای انجام تکلیف و بدون هیچ تمایلی آنها را انجام می‌دهد» (محمدرضایی، ۱۳۸۹: ۵۴). در واقع، اعمال نوع اول و دوم اخلاقی نیستند؛ چراکه نوعی نتیجه‌گرایی است و وصف مشروط را داند و لذت یا دوری از ضرر یا کسب سود و منفعت در آن وجود دارد و از سر وظیفه نیست، از این رو فقط نوع سوم واجد ارزش اخلاقی است.

کانت ادای تکلیف را با قانون احترام تلفیق می‌کند و می‌گوید: «عمل برای ادای تکلیف، یعنی عمل به خاطر احترام به قانون اخلاقی تکلیف، لزوم عمل کردن ناشی از احترام به قانون است» (کاپلستون، ۱۳۹۳، ج ۶: ۳۲۶؛ کانت، ۱۳۹۴: ۶۰) از منظر کانت به این دلیل باید به قانون اخلاقی تکلیف احترام گذارد که صرفاً قانون است و این قانون وصف کلی و غیرمشروط دارد و در هیچ شرایطی قابل نقض نیست. چنین قانونی در فلسفه اخلاق کانت عنوان قانون طلایی «امر مطلق» دارد. تعبیر کلیدی و بنیادی کانت در وصف قانون امر مطلق این گونه است: «تنها بر پایه آن آیینی رفتار کن که در عین حال بخواهی که [آن آیین] قانونی عام باشد» (کانت، ۱۳۹۴: ۶۰). قانون امر مطلق با تلفیق اراده نیک، معیاری است برای تشخیص اینکه آیا یک دستور ذهنی فرد اخلاقی است یا غیراخلاقی؛ یعنی چنانچه فرد بخواهد دستور ذهنی را اخلاقی بداند یا خیر، باید این گونه فکر کند که به قانون عام جهانی تبدیل شود و تمامی افراد چنین رفتاری را انجام دهند و دستوردهنده آن اولین نفری است که تابع این قانون عام قرار می‌گیرد. پس نباید رفتاری را انجام دهیم که افراد از آن متضرر شوند، حتی خود فرد تولیدکننده دستور. به طور مثال، اگر شخصی اعتقاد دارد که دزدی خوب است، پس باید به قانون عام جهانی تبدیل شود و سایر افراد مجاز به دزدیدن اموال چنین فردی هستند.

در نظر کانت، امر مطلق، امری فرا تجربه و پیشینی بوده و مؤید رفتار انسان توأم به کرامت انسانی است، بدون اینکه به سودانگاری منتج شود. در این زمینه، کانت می‌گوید: «چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت به شمار آری، و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای» (کانت، ۱۳۹۴: ۷۴). ارائه چنین قانون کلی و تعمیم‌پذیری برای اخلاقی بودن دستور یا رفتار، به دلیل بی‌توجهی به انگیزه‌ها، انطباعات حسی و نتایج خیر و شر حاصله، کانت را در زمره اندیشمندان نظریه اخلاقی وظیفه‌گرا قرار می‌دهد.

مصلحت‌اندیشی، منفعت‌محوری، سودانگاری و ضرورت‌انگاری، از جمله آسیب‌های جدی برای اخلاق و وظیفه‌گرا محسوب می‌شوند، چراکه می‌توانند قانون کلی و ضروری و الزامی را استثنای پذیر کنند و موجبات نقض قاعدهٔ طلایی و امر مطلق کانتی را فراهم سازند. به‌طور مثال قانون راستگویی و صداقت استثنای پذیر است و تابع هیچ قید و شرطی نیست و در هر زمانی و در هر مکانی دروغ‌گویی ممنوع است و ما در داشتن صداقت، ملزم به احترام به قانون کلی و امر مطلق هستیم و راستگویی از سر تکلیف و انجام وظیفه است، هر چند نتایج منفی برای انسان به‌همراه داشته باشد.

جامعهٔ بسامان یا آرمان‌شهر

جامعهٔ آرمانی، در اصطلاح متفکران اسلامی و مترجمان فلسفهٔ یونانی و آثار افلاطون، «مدینهٔ فاضله» و در تعبیر جامعه‌شناسان، مترجمان و پژوهندگان فارسی، «ناکجا‌آباد، شهر بی‌مکان و بی‌نام شهر» نامیده شده است (خزایی و کامیار، ۱۳۹۵: ۲۴؛ محمدی‌آشنایی، ۱۳۹۲: ۱۰-۵). طرح کلی جامعه که نمایانگر آرمان موجود در هر مکتب اجتماعی است، با توجه به زیربنای فلسفی و اعتقادی آن مکتب است و براساس اصول بنیادین، خواسته‌ها و ارزش‌های موجود در هر مکتب مطرح می‌گردد، مدینهٔ فاضله نامیده می‌شود (سادات، ۱۳۶۰: ۷۳). واژهٔ اتوپیا یا آرمان‌شهر نخستین بار توسط تامس مور در کتاب *آرمان‌شهر (یوتوپیا)* در سال ۱۵۱۶ مطرح شد (مور، ۱۳۸۸: ۷). یوتوپیا برگرفته از واژهٔ یونانی «توپوس»^۱ به معنی مکان است که نظریه‌پردازان با افزودن نفی^۲ او از آن مفهوم منفی ساخته که خوبستان، هیچستان و یا بهترین مکان یا لامکان^۳ معنی می‌دهد (مطلبی و نادری، ۱۳۸۸: ۱۲۸).

مفهوم آرمان‌شهر در عرصه‌های متخلف علوم انسانی از جمله فلسفه، حقوق، اخلاق، سیاست، علوم اجتماعی و دینی بحث می‌شود و اندیشمندان هر کدام با رویکرد خاص خود به آن می‌نگرند. بر این اساس، آرمان‌شهر مرادف با عناوینی چون یوتوپیا، مدینهٔ فاضله، جامعهٔ مطلوب، نظام کارآمد، جامعهٔ خوب و غیره به کار می‌رود. در اندیشهٔ حقوق عمومی آرمان‌شهر به معنای جامعهٔ سیاسی بسامان و حکومت‌گری کارآمد است. طرح جامعهٔ آرمانی در «دوره‌هایی صورت گرفته که نظام‌های اجتماعی از عدم انعطاف بیشتری برخوردار بوده و اندیشمندان خود را در برابر تأثیر گذاشتن بر نظام سیاسی-اجتماعی زمان خود عاجز دیده‌اند و به همین دلیل می‌توان تلاش اندیشمندان در طرح مدینهٔ فاضله را نوعی طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی برای ایجاد اصلاحات و تغییرات دانست که مقصد آن در این اندیشه‌ها همان مدینهٔ فاضله است»

1. Topos
2. Ou
3. Eutopos

(ابراهیم پور، ۱۳۸۸: ۹۴). اندیشه اتوپیا اغلب در جهت نفی هست‌ها و واقعیت‌های موجود به کار می‌رود یا در جهت اصلاح هست‌ها و از بایدها، الزامات و آرمانی‌هایی صحبت می‌کند که بسیار از واقعیت‌ها به دور است و در تلاش است تا جامعه را متوجه آن کند تا در راستای تحقق آن تفکر کنند و در مقابل بی‌عدالتی و بی‌ارزشی‌ها حتی قیام کنند. اتوپیا مظهر انگیزه و حرکت به سمت ایده‌آل و خوبی‌هاست و مجال و جسارتی را برای نقد و ارزیابی قوانین موجود و نوع زمامداری و ارزش‌های حاکم بر جامعه فراهم می‌سازد.

اندیشمندان اتوپیا با مطرح کردن آرمان‌ها و خوبی‌ها و ارائه تصویری از جامعه ایده‌آل، مردم را به سمت آن سوق می‌دهند و با نقد و ارزیابی وضع موجود، بنیادها و ساختارهای مطلوب را توجیه و تبیین می‌کنند. اما محتوای آرمان‌ها و روش رسیدن به آنها در نظر مکاتب و اندیشمندان مختلف، متفاوت است. بر این اساس، اندیشه آرمان‌شهر در دیدگاه متفکران مکاتب حقوق طبیعی، حقوق پوزیتیویستی، الهی، ماورایی و زمینی متفاوت است. همه آنها در ترسیم جامعه مطلوبی که پیام‌آور عدالت، احقاق حق، سعادت، خوشبختی، صلح، آرامش و تکامل برای افراد است، با هم مشترک‌اند، اما در خصوص محتوای هر یک و روش رسیدن به آنها با هم به اختلاف می‌رسند و شاید اگر منشأ اصلی بیشتر جنگ‌ها و تنش‌ها را بررسی کنیم، به همین تفاوت در نگرش و روش در تحقق جامعه آرمانی برسیم. به‌طور مثال، از منظر اندیشمند مذهبی تحقق اراده خداوند با عمل به احکام الهی و در پرتو هدایتگری الهی، مظهر جامعه آرمانی است و اجرای اراده خداوند مظهر عدالت و خوشبختی و سعادت فرد و اجتماع محسوب می‌شود و از منظر اندیشمند غیرمذهبی یا مادی‌گرا یا اومانیست، تضمین اراده و استقلال انسان و نقش اراده او در تولید و ایجاد قوانین حاکم بر خود، مصداق سعادت و خوشبختی است.

اندیشه دولت بی‌طرف

بی‌طرفی در ادبیات سیاسی، حقوقی و قضایی می‌تواند مرادف با واژه‌های مشابهی نظیر انصاف، منصفانه و عادلانه باشد. در تعریف انصاف آمده است: «رفتار برابر و مطابق با قواعد و حقوق با هر شخص یا طرف» و نیز به معنای «معقول و عادلانه یا متناسب با شرایط است» (فضائی، ۱۳۹۴: ۵۰). در ادبیات قضایی، این واژه به معنای داشتن وصف بی‌طرفی و درستی، آزادی از تعصب و جانبداری و نفع شخصی، عادلانه، منصفانه، غیرجانبدارانه و برابری میان طرفین منازعه به کار می‌رود (فضائی، ۱۳۹۴: ۵۰). اندیشه بی‌طرفی دولت محصول دوران مدرنیته و تحولات فکری در مشروعیت قدرت سیاسی و تثبیت اندیشه زمامداری مبتنی بر رضایت مردم براساس ایده قرارداد اجتماعی است. براساس اندیشه مردم‌سالاری، حاکمیت از آن مردم است و دولت منتج از اراده مردم براساس اصل نمایندگی، باید نماینده مطالبات بنیادین همه مردم باشد و در

ارائهٔ خدمات عمومی، باید رفتار بی‌طرفانه‌ای داشته باشد و هیچ‌گونه تبعیضی را روا ندارد. در واقع، رفتار بی‌طرفانهٔ دولت در قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری، اجرایی، قضایی و غیره، به تضمین مطالبات و خواسته‌های اساسی همهٔ مردم به‌طور برابر منجر خواهد شد و بی‌شک عدالت اجتماعی محقق خواهد شد.

رویکرد بی‌طرفی حاصل‌تعمیم ایده عرفی‌گرایی بوده و بر تفکیک میان حق (امر درست) و خیر (امر خوب) بنا شده است (راسخ و رفیعی، ۱۳۸۹: ۱۰۹). در واقع، دولت در زمامداری صرفاً باید بر تأمین و تضمین حق‌ها و عدالت تأکید داشته باشد و در مقام تأمین خیر یا منافع برخی و یا تأمین سعادت، براساس ایدئولوژی خاصی برنیاید و نسبت به تمام عقاید و مکاتب فکری در جامعه بی‌طرف باشد. اندیشهٔ دولت بی‌طرف در مقابل دولت کمال‌گرا قرار می‌گیرد. دولت کمال‌گرا در پی پرورش فضیلت‌ها و شهروند خوب است. این دولت علاوه‌بر تأمین نظم و نیازهای مادی مردم، در حوزه‌هایی چون دین، اخلاق، هنر، فرهنگ و تجربیات زیباشناختی با ارائهٔ الگوهای مطلوب خود از زندگی، مردم را به دنباله‌روی از خود به‌صورت قهری و غیرقهری وادار می‌سازد. چنین دولت‌هایی با جایگزین کردن خیر با حق، قرائت رسمی از فضیلت‌ها و خیر عمومی ارائه می‌دهند و غایات این دولت‌ها، تأمین و حمایت از فضیلت‌ها و خیرات برتر است. اما دولت بی‌طرف، در مقام دفاع از حق، جدای از خیرهاست. در رویکرد دولت بی‌طرف، «هنجارآفرینی، الگوسازی، گسترش و تحمیل برداشتی خاص از زندگی مطلوب توسط حکومت را رد کرده و بر محور ادله‌ای چون احترام به خودآیینی شهروندان و تکثر/ارزشی موجود در جوامع مدرن، بی‌طرفی حکومت در قبال دین، اخلاق، فرهنگ، هنر و تجربیات زیباشناختی را تجویز می‌کند» (رحمت‌الهی و شیرزاد، ۱۳۹۶: ۱۳).

دولت بی‌طرف هرچند بیشتر با اندیشهٔ لائیسیته، سکولاریزم و عرفی‌شدن و تفکیک قلمرو دولت از دین و آزادی مذهب شهرت یافته است، اما در واقع، بیانگر این است که دولت براساس اندیشهٔ دموکراتیک و اصل نمایندگی، صرفاً در مقام تأمین امور عمومی، خدمات اجتماعی، رفاه و سعادت عمومی، حقوق بنیادین بشر، امنیت و نظم عمومی اقدام کند و در مقام ترویج عقاید خاص، دفاع از اندیشه‌ای خاص یا اقلیتی، برتری خیر و منافع عده‌ای بر سایرین بر نیاید. اندیشهٔ بی‌طرفی دولت ریشه در اندیشه‌های لاک، دورکین، کانت و رالز دارد. اندیشهٔ اخلاق کانتی، طراحی اصول عدالت توزیعی رالز براساس قرارداد اجتماعی حاصل از ارادهٔ بی‌طرفانه افراد متأثر از امر «حجاب بی‌خبری»^۱، مؤید بی‌طرفی دولت است. «انگیزهٔ عمل عادلانه در اندیشهٔ رالز نه سود و فایده، بلکه اخلاق و بی‌طرفی است» (بشیریه، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۱۶؛ موسوی، ۱۳۹۶: ۴). در این اندیشه، دولت در تمامی امور اعم از سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری، قضایی و اجرایی باید در جهت تحقق «امر درست» یا «نظام حق»، اقدام کرده و تشخیص و تصمیم در خصوص

1. Veil of Ignorance

«امر خوب» یا «خیر» را به خود مردم و قلمرو خصوصی آنها واگذار کند. حرکت دولت در جهت تأمین خیر، به رویه و رفتار جانبدارانه منجر خواهد شد، چراکه در تشخیص امر خوب باید تابع ایده یا ایدئولوژی خاصی باشد که بی‌شک منافع و خیر حداقلی از افراد جامعه را در بر خواهد گرفت و خودبه‌خود به اعمال رفتار تبعیض‌آمیز و برتری‌خیری بر سایر امور خیر می‌انجامد. از این‌رو موجبات تنش، تناقضات، نقض صلح و آرامش و چالش را در جامعه فراهم می‌سازد و دولت را از ایده آرمان‌شهر حقوقی دور می‌کند.

اندیشه مردم‌سالاری و سازوکارهای دموکراتیک

اندیشه مردم‌سالاری محصول تلاش‌های جامعه بشری در چندین قرن بوده و در نتیجه تحولات فکری و اجتماعی، سیاسی، حقوقی، علمی، فلسفی، دینی و غیره نهادینه شده است. امروزه نظام دموکراتیک، ساختار و ماهیت اغلب کشورهاست و براساس اصول و سازوکارهای دموکراتیک مدیریت می‌شوند.

۱. اندیشه مردم‌سالاری

نظام مردم‌سالار براساس ایده آزادی اراده مردم شکل گرفته است، از این‌رو متفاوت از نظام‌های سیاسی دیگر است، زیرا این نظام در مقابل قدرت‌های استبدادی، زورگویانه و خودکامه مستقر شده است (Kirrpatrik, 1982: 2) نظام دموکراتیک مبتنی بر اندیشه دموکراتیک است، یعنی «در نظام دموکراتیک مردم در انتخابات و تغییر حکومت آزادی اراده دارند» (Shapiro, 2003: 1-2). این اندیشه که اقتدار و حاکمیت دولت باید از قدرت و اراده آزاد مردم نشأت بگیرد، مورد تأکید بسیاری از اعلامیه‌های استقلال کشورها، حقوق بشری و تعهدات بین‌المللی واقع شده است. در واقع، نظامی دموکراتیک است که در آن «۱. شهروندان مشارکت فعال، مؤثر، کارآمد و آگاهانه در تشکیل، اداره و نظارت بر حکومت را داشته باشند؛ ۲. شهروندان از یک حق رأی برابر و عام برخوردار باشند؛ ۳. امکان و فرصت برابر برای همه شهروندان در اداره امور عمومی موجود است؛ ۴. تصمیمات و اقدامات حکومت تحت نظارت مردم و با سازوکار پاسخگویی خودکار حاکمان اتخاذ شود؛ ۵. حقوق و آزادی‌های شهروندان مورد شناسایی و محافظت دولت قرار گیرد (Dahl, 2000: 37-38)؛ ۶. حزب یا ائتلاف حزبی انتخاب‌شده بتواند حکومت کند؛ ۷. انتخابات دوره‌ای؛ ۸. احزابی که برنده نشده‌اند، تلاش نکنند حکومت را ساقط کنند؛ ۹. حکومت، فعالیت منتقدان و مخالفان را محدود نکند؛ ۱۱. حداقل دو حزب در انتخابات رقابت کنند؛ ۱۲. حزب یا اکثریت آرا بتوانند تا زمان انتخابات بعدی حکومت کنند» (Downs, 1967: 23-24).

۲. شاخصه‌های نظام دموکراتیک

علاوه بر اراده آزاد مردم، شاخصه‌هایی برای سنجش و تشخیص دموکراتیک بودن نظام سیاسی می‌توان ارائه کرد (بیتهم، ۱۳۸۳: ۲۶۹-۲۶۰) که شامل مصادیق زیرند:

۱.۲. انتخابات آزاد و منصفانه

نظام انتخابات آزاد و منصفانه از جلوه‌های نظام دموکراتیک است، زیرا مردم از طریق آن می‌توانند نقش تعیین‌کننده و مؤثری در شکل‌گیری ساختارها و نهادهای سیاسی و جهت‌دهی خط‌مشی‌ها و قوانین در جامعه داشته باشند. «درست است که انتخابات آزاد و منصفانه حوزه وسیعی را برای اراده آزاد مردم جهت ایجاد و تغییر حکومت ایجاد می‌کند، اما به‌تنهایی نمی‌تواند تضمین‌بخش ایجاد نظام دموکراتیک باشد» (Bjornlund, 2018: 4). انتخابات زمانی آزاد و منصفانه خواهد بود که «مبتنی بر مشارکت عموم مردم و رقابت سالم» باشد، به‌گونه‌ای که مردم از طریق آن بتوانند حق حاکمیت و تعیین سرنوشت خود را به واقعیت عملی تبدیل کنند و نتیجه انتخابات برآیند اراده و خواست واقعی مردم باشد.

۲.۲. زمامداری شفاف و پاسخگو

شفافیت و پاسخگویی، ویژگی دولتی است که در آن فرآیند تصمیمات حکومتی به‌طور روشن و براساس قانون اتخاذ شود و «مقامات و نهادهای سیاسی پاسخگوی وظایف، تکالیف و تصمیمات خود در اداره امور عمومی به مردم باشند و با ارائه دلایل و مبنای تصمیمات خود به مردم، نظام سیاسی به‌طور خودکار پاسخگوست و با جمیع سایر شاخصه‌ها، جنبه دموکراتیک به خود می‌گیرد» (Mainwaring & Welna, 2003: 7).

۲.۳. حقوق بشر

در نظام دموکراتیک هر شهروندی از حقوق بنیادین برخوردار است و این حق‌ها، ابزاری در خدمت کرامت و حرمت انسانی‌اند تا بشر از طریق آنها بتواند هویت و اصالت خود را به اجرا بگذارد و وظیفه پاسداری و حفاظت از آنها به عهده دولت است. از این‌رو دولت ضمن وضع قوانین حقوق بشری به‌منظور شناسایی و به رسمیت شناختن این حق‌ها، از طرق مختلف و با سازوکارهای متعدد و مقتضی باید حافظ آنها باشد. در واقع، حقوق بشر، مجموع حق‌هایی است که به اعتبار طبیعت و خصایص بشری، متعلق به انسان است و «تأکید بر واژه «بشر» از آن جهت است که او دارنده حق است» (Orend, 2002: 15؛ شهبانی و براتی، ۱۳۹۷: ۳۰-۱۰). حقوق و آزادی‌های بنیادین بشر در واقع همچون سد محکمی است در برابر قدرت مطلقه

حاکمه و نماد محدودیت قدرت سیاسی در روابط دولت با شهروندان تلقی می‌شود. از این رو دولت مکلف به اعتراف، شناسایی و تضمین آنهاست.

۲.۴. جامعه مدنی

در نظام دموکراتیک صرفاً دولت و مردم وجود ندارد، بلکه می‌توان شاهد وجود نهادهای مردمی بود که نقش مؤثری در تحکیم، توسعه و پاسخگو کردن نظام دموکراتیک دارند. مفهوم جامعه مدنی نشان‌دهنده این واقعیت است که برای حفظ دموکراسی، جامعه باید دارای تشکلهای گوناگونی باشد که بدون اتکا به دولت اداره شوند؛ تنها در این صورت قدرت دولت محدود می‌شود. «افکار عمومی به جای اینکه از بالا سازمان یابد، از پایین به گوش دولتمردان می‌رسد و جامعه به اعتمادبه‌نفسی که لازمه مقاومت در برابر خودکامگی است، دست می‌یابد» (بیتهام و بویل، ۱۳۷۹: ۵۵). وجود جوامع مدنی در نظام سیاسی نشان‌دهنده و تجلی‌بخش نقش کلیدی شهروندان در اداره دموکراتیک نظام سیاسی است.

۲.۵. حاکمیت قانون

اندیشه قانون‌مداری، مؤید تضمین حقوق بشر و راهبردی برای زمامداری قانونمند است. حاکمیت قانون تعادل‌بخش دو نگرانی عمده است: از یک سو اختیارات اعطایی به حکومت باید به نحوی باشد که به ساختارها و مقامات حکومتی امکان دهد که کشور را اداره کنند و از سوی دیگر، لازم است از فراگیری قدرت حکومت و تحدید آزادی‌های اساسی شهروندان توسط عملکردهای اقتدارگرایانه آن جلوگیری شود. حاکمیت قانون تعادل و توازن این دو نیاز جامعه سالم و دارای سامان را تأمین می‌کند. کارکردهای اصلی حاکمیت قانون، کنترل قدرت سیاسی، انتظام‌بخشی اداره امور عمومی، تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندان است. بی‌شک، اگر نظام سیاسی براساس قانون شکل گیرد و مطابق قانون اعمال شود، امکان خودکامگی و بروز و ظهور حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری کمتر است. در واقع، مفهوم واحد و مشترک حاکمیت قانون یا «هسته حاکمیت قانون متشکل از ارزش‌های پایدار نظم و محدودیت است که در شعار حکومت قوانین نه حکومت شخص متجلی شده است» (مرکز مالگیری، ۱۳۹۴: ۳۱).

۲.۶. نظارت همگانی

در نظام شایسته، مردم نقش اولیه و نهایی تعیین‌کننده تمامی تصمیم‌گیری‌های حکومتی را خواهند داشت که این نقش در دو اصل کلی «برابری در مشارکت سیاسی و نظارت همگانی» (بیتهام، ۱۳۸۳: ۱۸) خلاصه شده است. به عبارتی، مردم در فرایند شکل‌گیری حکومت با نگرش

ارزش برابر، مشارکت می‌کنند و هم بر اعمال قدرت از سوی حاکمان منتخب مردم، مشارکت نظارتی دارند؛ در حقیقت این نظارت، مکمل شرط برابری ارزشی در تحقق نظام دموکراتیک است. نتیجهٔ چنین شروطی این است که حکومت منتخب مردم، همواره در مقابل مردم پاسخگوی اعمال و تصمیماتش خواهد بود.

۲.۷. تفکیک قوا

اندیشهٔ تفکیک قوا گامی مؤثر در جهت محدود کردن یا کاهش قدرت‌های استبدادی و حرکتی سازنده در مسیر تثبیت نظام مردم‌سالار بوده است. در واقع، هستهٔ اصلی این اصل، تدبیری اساسی برای جلوگیری از تمرکز قدرت سیاسی در دست یک فرد یا گروهی از فرمانروایان و پرهیز از خودکامگی و حفظ و پاسداری از حقوق و آزادی‌های شهروندان است. آنچه در این اصل تعبیه شده است، اینکه «وظایف حکومتی در دست شخص یا گروه خاصی متمرکز نگردد، هر کدام از وظایف حکومتی توسط نهاد خاصی انجام شود، وظایف توزیع و تقسیم گردد، هر کدام از قوای حاکم وظایف خود را به‌طور مستقل و در ارتباط و هماهنگ با یکدیگر انجام دهند و بر کار هم نظارت‌هایی به منظور حفظ تعادل و توازن انجام وظایف، داشته باشند» (جعفری‌ندوشن، ۱۳۸۳: ۳۶-۳۵).

۲.۸. کنترل قضایی

کنترل قضایی شکلی از رسیدگی دادگاه است که در آن قضات به خلاف قانون بودن تصمیمات یا اعمال اتخاذی مقامات و نهادهای عمومی رسیدگی می‌کنند (Farber, 2004: 4). به‌عبارتی، وظیفهٔ دادگاه بررسی قانونیت یا عمل رسمی مأموران و نمایندگان دولت از نظر انطباق با قوانین یا تجاوز از اصول بنیادین عدالت است. در واقع، «تأکید بر مفهوم کنترل قضایی به‌مثابهٔ یک مفهوم، یک نظریه و یک وسیله برای تطابق اعمال مصوبات قوای حکومتی با «قانون برتر» است» (زارعی و مرکز‌المیری، ۱۳۸۴: ۱۵۲).

تحلیل تعامل مؤلفه‌های سازندهٔ جامعهٔ بسامان در حقوق عمومی

ترسیم و تصور جامعهٔ بسامان و آرمان‌شهر در قلمرو حقوق عمومی، مستلزم برقراری تعامل و همسویی عناصر و مؤلفه‌هایی است. تحقق آرمان‌شهر حقوق عمومی در پرتو هماهنگی، انسجام و همسویی عناصر سازندهٔ جامعهٔ بسامان به شرح ذیل امکان‌پذیر است:

۱. رفتار اخلاقی وظیفه‌گرا و بی‌طرفی هر شهروند و حاکمان؛

۲. اندیشهٔ دولت بی‌طرف؛

۳. اندیشه و سازوکارهای دموکراتیک.

تصور آرمان شهر در حوزه حقوق عمومی، به تضمین عناصر مذکور در جامعه‌ای مردم‌سالار وابسته است. اخلاق وظیفه‌گرایی بیانگر نقش بنیادینی در دانش حقوق عمومی است و همسویی خاصی با موضوعات بنیادین آن یعنی نظام حق و نهاد قدرت سیاسی دارد. در حقوق عمومی تلاش بر این است تا حق‌های بشری موجه‌سازی، تأمین و تضمین شوند و قدرت سیاسی توجیه، سازماندهی و اجرایی شود. چنین غایاتی مستلزم نوعی انسجام اجتماعی و زمامداری سیاسی و حقوقی است که در پرتو اخلاق وظیفه‌گرا و ایده و سازوکارهای دموکراتیک و اندیشه بی‌طرفی شهروند و دولت حاصل می‌شود.

در تحلیل و اثبات چنین ادعایی می‌توان گفت که اخلاق وظیفه‌گرای کانتی ارائه‌دهنده و نهادینه‌کننده نوعی از اخلاق و رفتار متحدالشکل و همسان در بیشتر شهروندان است که در خصوص گزاره‌های اخلاقی و رفتار درست، قضاوت یکسانی براساس وظیفه و عمل همگانی به تکلیف را خواهند داشت. اقتضای عمل به تکلیف، تضمین اصل بی‌طرفی در انگیزه و رفتار را به همراه دارد، چراکه عمل از سر وظیفه و براساس قانون امر مطلق، در عمل، همه رفتارها و انگیزه‌ها به طور بی‌طرفانه بروز و ظهور خواهد کرد. اصل بی‌طرفی حلقه مفقوده در بیشتر مناقشات، تعارضات و تنش‌های اجتماعی و سیاسی و عدم آن زمینه‌ساز بروز تعصبات، جانبداری‌ها، تبعیض‌ها و جنگ‌ها در عرضه داخلی و بین‌المللی است.

قواعد اخلاق وظیفه‌گرا، با اعمال و تجویز رفتار مبتنی بر وظیفه و تکلیف انسانی، موجب تولید رفتارهای بی‌طرفانه و به دور از هر گونه رفتار و عملکرد تعصب‌آمیز، جانبدارانه، تبعیض‌آمیز، سودجویانه، منفعت‌طلبی، لذت‌انگاری و شخصی می‌شود و انگیزه درونی فرد و رفتار بیرونی انسان، بدون توجه به آثار و نتایج، می‌تواند تضمین‌بخش حقوق و آزادی‌های دیگران باشد. با چنین رفتاری است که انسان، سایرین را همچون خود می‌پندارد و براساس قانون امر مطلق و قانون جهانی کانتی، مکلف به انجام فعلی می‌شود که تضمین‌کننده حقوق همگانی افراد از جمله فاعل رفتار می‌شود. اخلاق وظیفه‌گرای کانتی، به دلیل استخراج از عقل عملی، اراده نیک و امر مطلق و هماهنگی و انطباق با فطرت و طبیعت بشر، می‌تواند ایجادکننده رفتارهای اخلاقی متحدالشکلی در عرصه اجتماع شود و وجود انگیزه‌ها و رفتارهای یکسان، ناخودآگاه درک مشترکی از رفتارهای اخلاقی اجتماعی در عرصه عمومی ایجاد می‌کند. از این رو چنین رفتارهای متحدالشکلی به رعایت حقوق همه انسان‌ها، نظم، امنیت و صلح و آرامش منجر می‌شود. رفتار وظیفه‌گرایانه انسانی، تولیدکننده نگرش‌های انسان‌دوستی، گذشت، همکاری، وفاداری، بخشش، نوع‌دوستی و محبت‌آمیز می‌شود و عامل مهمی در صیانت و پاسداشت از حقوق بنیادین بشر است، چراکه همان درک مشترک ناشی از رفتار اخلاقی همگانی، تضمینی برای احترام به حقوق بشر و ایجادکننده حق‌های مشترک و یکسان محسوب می‌شود. در واقع، اعتقاد و پذیرش عقلی (مبتنی بر وظیفه) چنین حق‌هایی، تضمینی طبیعی

برای رعایت حقوق بشر در جامعه می‌شود. همچنین قانون کرامت انسانی و احترام به قانون کلی و خدشه‌ناپذیر کانتی و لزوم و ضرورت عمل به تکلیف اخلاقی و احترام به همه به رفتارهای فطری و طبیعی همهٔ انسان‌ها تبدیل می‌شود که در هیچ شرایطی قابل نقض نیست و همواره تمامی شهروندان تابع چنین قانون الزامی‌اند. بر این اساس، رشد فاعلان اخلاقی در جامعه و نهادینه شدن رفتار مبتنی بر وظیفه‌گرایی کانتی، بیم هر گونه سوء استفاده، ظلم، ستم، تزییع حق و عدالت، جنگ و جدال، خیانت، جنایت، خودکامگی، اقتدارگرایی، بهره‌کشی، منفعت‌جویی، لذت‌طلبی و هر گونه رفتار مغایر کرامت انسانی را از بین می‌برد.

اخلاق وظیفه‌گرا، تأثیر شگرفی در تضمین بی‌طرفی هر شهروند دارد و سبب می‌شود منافع هر فردی در همسویی با منافع سایرین تفسیر شود و همه در بهره‌مندی از منافع عمومی از موقعیت برابری برخوردارند، از این رو هر گونه تبعیضی ممنوع است و در استفاده از ثروت، قدرت، منافع و حق‌ها، نوعی «عدالت توزیعی» برقرار می‌شود. همچنین منافع و مطالبات بنیادین تمامی افراد به صورت مساوی نگریسته می‌شود و هیچ فردی «امتیاز و حق ویژه‌ای» ندارد. بنابراین، مطالبات بنیادین هر شخصی همچون سایر افراد باید مهم تلقی می‌شوند. نتیجهٔ نهادینه شدن اخلاق وظیفه‌گرا در هر فردی، ایجاد نوعی کنترل درونی در وجود همهٔ افراد است که در عمل اخلاق وظیفه‌گرایی موجب تضمین کنترل فرد بر اراده و رفتار خود براساس وظیفه می‌شود. رفتار وظیفه‌گرایی منتج به کنترل اخلاقی بر اراده و رفتار فرد در اجتماع در برابر سایر افراد می‌شود و رعایت منافع عمومی و حقوق دیگران را تأمین می‌کند و در این خصوص وظیفه و تکلیف درونی وجود دارد. به طور مثال، فرد در تولید مواد بهداشتی مکلف به رعایت حق سلامت خود و دیگران است و در این زمینه با انگیزهٔ خدمت به سلامت انسان مکلف به تولید باکیفیت‌ترین کالا می‌شود. چنین رفتاری در جهت رعایت کرامت انسانی خود و دیگران و به نوعی بی‌طرفانه است و هنگام تولید کالا، حب و بغض، لذت، منفعت، سود و مصلحت هیچ‌کس حتی خود را در نظر نمی‌گیرد و فقط به انجام وظیفه، یعنی تولید بهترین و باکیفیت‌ترین کالا، به منظور تضمین حق سلامت بشر فکر می‌کند، حال تفاوتی ندارد که سود یا زیان مالی برای خود به وجود آورد. در واقع چنین رفتاری، دارای اوصاف عدم جانبداری، نفی تبعیض، اصل برابری و حق‌محوری در نظام حقوق عمومی و حقوق بشر است که می‌تواند تحقق‌بخش آرمان‌شهر و سعادت‌مندی بشر شود.

برای تحقق جامعهٔ بسامان در حقوق عمومی، صرف اخلاق وظیفه‌گرای کانتی و رفتار بی‌طرفانهٔ تک‌تک شهروندان کافی نخواهد بود؛ چراکه صلح، آرامش و امنیت در جامعه زمانی برقرار خواهد شد که تضمینی برای فعل اخلاقی شهروندان به عنوان کنترل درونی وجود داشته باشد؛ از این رو به عنصر و مؤلفهٔ دیگری به نام «اندیشهٔ دولت بی‌طرف» نیاز است. با اندکی تعمق در رفتار حکومت‌های اقتدارگرا، دیکتاتوری، مستبدانه و ظالمانه، همواره حاکمان چنین

نظام‌هایی، در تلاش بوده‌اند تا خیر گروه حداقلی یا منافع شخصی خود را در قالب منافع عمومی موجه‌سازی کرده و حقوق بنیادین سایر افراد جامعه را نقض کرده و با استفاده از ابزارهای قدرت و اقتدار، دیگران را در ترس و وحشت قرار داده و با اغلب مجازات‌ها و خشونت‌ها، افراد را وادار به تبعیت از تصمیمات خود کرده‌اند، اما به دلیل نداشتن مشروعیت و عدم پایبندی به مؤلفه‌های آرمان‌شهر حقوقی در نهایت از بین رفته‌اند. البته برای تضمین رویه و رفتار بی‌طرفانه دولت باید سازوکارهای کنترلی در نظام حقوقی و سیاسی ساماندهی کرد که سازوکارهای دموکراتیک براساس ایده مردم‌سالاری می‌تواند به‌عنوان عامل «کنترل بیرونی» همراه با «کنترل درونی» ایجادشده از اخلاق وظیفه‌گرا، زمینه آرمان‌شهر در حوزه حقوق عمومی را فراهم سازد. در نظام دموکراتیک، اخلاق با ایده دموکراسی و سازوکارهای دموکراتیک پیوند عمیقی برقرار می‌کند، چراکه مشروعیت دولت در تأسیس و مدیریت آن به نظر و رضایت مردم وابسته است. براساس اندیشه قرارداد اجتماعی و پایه‌گذاری حکومت توسط اراده مردم، قاعدتاً دولت برآمده از رضایت مردم، نماینده اراده عمومی محسوب می‌شود و به تبع، مردم براساس اخلاق وظیفه‌گرا، ملزم و مکلف به تبعیت از قوانین هستند و با اجرای مقررات عمومی و نظامات اجتماعی، اخلاقاً پایبندی به تصمیمات نمایندگان را به نمایش می‌گذارند.

پایبندی اخلاقی همه شهروندان به قرارداد اولیه و لزوم تبعیت از قدرت قانونی، امر نظارت و کنترلی قدرت و مشارکت در پاسخگویی دولت، از لوازم اخلاق وظیفه‌گرایی کانتی و تکمله رفتار شهروند اخلاقی است و هر شهروند باید نسبت به نقض قانون، رفتار ظالمانه و تبعیض‌آمیز دولت واکنش نشان دهد. چه بسا دولتمردان از قواعد اخلاقی عدول کنند، از این‌رو رفتار نظارت‌گونه و مسئولانه شهروندان، تضمینی در جهت زمامداری و حقوق بنیادین بشری است و مسیر آرمان‌شهر حقوقی را تسهیل می‌کند. سازوکارهای مردم‌سالار اعم از مشارکت همگانی مردم، انتخابات آزاد و منصفانه، محدودیت قدرت، حاکمیت قانون، حقوق شهروندی، شفافیت و پاسخگویی، تفکیک و توزیع قدرت، دادرسی منصفانه، به‌عنوان ابزارها و سازوکارهای مؤثر بیرونی، موجب کنترل رفتار حاکمان می‌شوند تا در مسیر برقراری عدالت و تأمین حقوق بنیادین بشر و خدمات عمومی و در کل، اهداف غایی جامعه حرکت کنند. اصولاً زمانی که رفتار بی‌طرفانه و اخلاقی هر شهروند به‌عنوان کنترل درونی و اندیشه زمامداری بی‌طرفانه و سازوکارهای دموکراتیک به‌عنوان کنترل بیرونی با همدیگر تلفیق، سازگار و همسو شوند، می‌توان شاهد تشکیل جامعه سیاسی بسامان یا آرمان‌شهر در حقوق عمومی بود.

نتیجه‌گیری

جامعه بسامان یا آرمان‌شهر در بستر نظام سیاسی و حقوقی، به‌عنوان آرمان اندیشمندان و مبارزان راه آزادی، عدالت و صلح مستلزم مؤلفه‌ها و عناصر چندگانه‌ای است. به‌عبارتی، با تلفیق

مجموعه‌ای از مؤلفه‌های ارزشی، رویه‌ای و ساختاری است که می‌توان در حوزهٔ حقوق عمومی به تحقق جامعهٔ بسامان امیدوار بود. در چنین جامعه‌ای، امنیت، صلح، آرامش، نوع‌دوستی، همبستگی، حقوق بشر بیشتر و بهتر تأمین و تضمین می‌شود، چراکه مؤلفه‌های سازندهٔ آرمان‌شهر سیاسی-حقوقی در همسویی و هماهنگی هم عمل می‌کنند و موجبات تحقق جامعهٔ انسان‌محور و به دور از هر گونه ظلم و استبداد را فراهم می‌سازد. در تشریح یافته‌های پژوهش بر بنیادهای جامعهٔ بسامان سیاسی-حقوقی باید گفت که اخلاق و وظیفه‌گرایی کانتی انسان‌ها را از هر گونه رفتار و اقدام منفعت‌جویانه و شخصی دور می‌سازد و دیگراندیشی و انسان‌دوستی را جایگزین بهره‌کشی، ستمگری و نقض کرامت انسانی می‌کند و نوعی از کنترل درونی به‌منظور تضمین رفتار بشردوستانه را در فرد نهادینه می‌کند. اخلاق و وظیفه‌گرا متصف به اندیشهٔ رفتار بی‌طرفانهٔ شهروند و زمامداران با بهره‌مندی از سازوکارهای دموکراتیک و تفکر مردم‌سالاری، گامی مؤثر در راستای تحقق غایات جامعهٔ آرمانی است و چنین الگویی برای مدیریت سیاسی و اجتماعی جامعه، نوعی کنترل بیرونی در قلمرو زمامداری و تعاملات حکمرانان با مردم ایجاد می‌کند. در واقع، اتحاد کنترل درونی (رویکرد ارزشی) و کنترل بیرونی (رویکرد ساختاری) توأم با رفتار و رویهٔ بی‌طرفانهٔ مردم و حاکمان (رویکرد رویه‌ای) می‌تواند سازندهٔ جامعهٔ بسامان و آرمانی در حقوق عمومی شود. چنین طرح نظری از جامعهٔ بسامان، با بومی‌سازی می‌تواند در بسیاری از نظام‌های سیاسی و حقوقی اجرایی شود.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، *تاریخ اندیشهٔ سیاسی در قرن بیستم*، ج ۲، تهران: نشر نی.
۲. بیتهم، دیوید (۱۳۸۳)، *دمکراسی و حقوق بشر*، تهران: طرح نو.
۳. بیتهم، دیوید و بویل، کوین (۱۳۷۹)، *دمکراسی چیست؟*، ترجمهٔ شهرام نقش تبریزی، چ دوم، تهران: ققنوس.
۴. جعفری ندوشن، علی‌اکبر (۱۳۸۳)، *تفکیک قوا در حقوق ایران، آمریکا و فرانسه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۵. رالز، جان (۱۳۹۶)، *نظریه‌ای در باب عدالت*، ترجمهٔ مرتضی نوری، تهران: نشر مرکز.
۶. رحمت‌اللهی، حسین؛ شیرزاد، امید (۱۳۹۶)، *کمال‌گرایی و بی‌طرفی و آثار آن در ساختار قدرت و حقوق عمومی*، تهران: مجد.
۷. رحمتی، مجید (۱۳۹۳)، *عدالت، آرمان، اتوپیا: ویژگی‌های جامعهٔ مطلوب، نظریه‌ها و سیر*

تاریخی، قم: هدی.

۸. سادات، محمدعلی (۱۳۶۰)، *آشنایی با مکتبها و اصطلاحات سیاسی*، تهران: هدی.
۹. شهبابی، حسن؛ براتی، مرتضی (۱۳۹۷)، *حق در فلسفه حقوق*، تهران: شهبابی.
۱۰. طالبی، محمدحسین (۱۳۹۳)، *درآمدی بر فلسفه حق*، قم: سمت.
۱۱. عابدی شاهرودی، علی (۱۳۹۵)، *قانون اخلاق: بر پایه نقد عقل به عقل*، تدوین سید حمیدرضا حسنی، قم: مؤسسه فرهنگی طه، کتاب طه.
۱۲. فرانکنا، ویلیام کی (۱۳۹۲)، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، چ دوم، قم: مؤسسه فرهنگی طه، کتاب طه.
۱۳. فضائلی، مصطفی (۱۳۹۴)، *دادرسی عادلانه: محاکمات کیفری بین‌المللی*، چ سوم، تهران: شهر دانش.
۱۴. کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۹۳)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال‌الدین مجتهدوی، ج ۶، چ هشتم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. کانت، ایمانوئل (۱۳۹۴)، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و انتشارات باور علی قیصری، تهران: خوارزمی، ویراست دوم.
۱۶. ----- (۱۳۹۱)، *نقد عقل عملی*، ترجمه منوچهر صانعی‌دره‌بیدی، تهران: عدالت.
۱۷. ----- (۱۳۹۳)، *فلسفه فضیلت*، ترجمه منوچهر صانعی‌دره‌بیدی، چ چهارم، تهران: نقش و نگار.
۱۸. لیپست، سیمور مارتین (۱۳۸۲)، *دایره‌المعارف دموکراسی*، ترجمه کامران خانی و نورالله مرادی، ج ۲، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۹. محمدرضا ای.ی. محمدم (۱۳۸۹)، *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ویراست دوم.
۲۰. محمدی‌آشنایی، علی (۱۳۹۲)، *جامعه آرمانی در قرآن کریم*، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۲۱. مرکزالمیری، احمد (۱۳۹۴)، *حاکمیت قانون؛ مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها*، چ دوم، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس.
۲۲. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۸۴)، *نقد بررسی مکاتب اخلاقی*، تحقیق و نگارش: احمد حسین شریفی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۳. موسوی، سیدرضا (۱۳۹۶)، *بی‌طرفی در نظریه سیاسی جان رالز*، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
۲۴. مور، تامس (۱۳۸۸)، *آرمان‌شهر (یوتوپیا)*، ترجمه داریوش آشوری و نادر افشاری، چ سوم، تهران: خوارزمی.
۲۵. وارنوک، مری (۱۳۸۰)، *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*، ترجمه ابوالقاسم فنایی، قم: بوستان کتاب.

۲۶. هلد، دیوید (۱۳۷۸)، *مدل‌های دمکراسی*، ترجمهٔ عباس مخبر، چ دوم، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
۲۷. هوفه، اتفرید (۱۳۹۲)، *قانون اخلاقی در درون من: درآمدی بر فلسفهٔ عملی ایمانوئل کانت*، تألیف و ترجمهٔ رضا مصیبی، تهران: نشر نی.

ب) مقالات

۲۸. ابراهیم‌پور، داود (۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی اتوپیا در اندیشه‌های اجتماعی افلاطون، ابونصر فارابی و کارل مارکس»، *مجلهٔ جامعه‌شناسی*، سال اول، ش ۳، ص ۹۱-۱۱۰.
۲۹. اترک، حسین (۱۳۸۹)، «وظیفه‌گرایی»، *فصلنامهٔ اخلاق در علوم و فناوری*، سال پنجم، ش ۱ و ۲، ص ۳۵-۲۷.
۳۰. حاجتی‌شورکی، سید محمد؛ عارفی، عباس (۱۳۹۳)، «وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت در بوتۀ نقد و بررسی»، *معرفت اخلاقی*، سال پنجم، ش ۱، ص ۳۶-۱۷.
۳۱. خزایی، رضا؛ کامیار، مریم (۱۳۹۵)، «واکاوی مفهوم آرمان‌شهر در تفکر امام علی (ع)»، *فصلنامهٔ مدیریت شهری*، ش ۴۳، ص ۳۰-۲۱.
۳۲. خندان، محمد (۱۳۸۹)، «نظریه‌های اخلاق هنجاری و چالش‌های اخلاقی در عرصهٔ مدیریت اطلاعات»، *مجلهٔ تحقیقات کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاهی*، ش ۵۳، ص ۸۷-۱۱۹.
۳۳. راسخ، محمد؛ رفیعی، احمدرضا (۱۳۸۹)، «نسبت حکومت با زندگی مطلوب؛ نگرشی به رویکرد بی‌طرفی»، *مجلهٔ فقه و حقوق اسلامی*، سال اول، ش ۱، ص ۱۳۱-۱۰۹.
۳۴. زارعی، محمدحسین؛ مرکزالمیری، احمد (۱۳۸۴)، «مفهوم و مبانی کنترل قضایی؛ تأکید بر نظام حقوقی ایالات متحدهٔ آمریکا»، *مجلهٔ تحقیقات حقوقی*، ش ۴۰، ص ۱۹۷-۱۴۹.
۳۵. فتحی، عبدالله (۱۳۹۳)، «اخلاق وظیفه‌گرا»، *پایگاه اطلاع‌رسانی پژوهشکده باقرالعلوم*، <http://pajoohe.ir>
۳۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶)، «اخلاق و حقوق»، *فصلنامهٔ اخلاق در علوم فناوری*، سال دوم، ش ۱ و ۲، ص ۸۸-۸۵.
۳۷. مطلبی، مسعود؛ نادری، محمدمهدی (۱۳۸۸)، *بررسی تطبیقی مفهوم آرمان‌شهر در اندیشهٔ سیاسی اسلام، ایران و غرب*، *فصلنامهٔ مطالعات سیاسی*، سال دوم، ش ۶، ص ۱۴۶-۱۲۵.

۲. انگلیسی

A) Books

38. Dahl, Robert A. (2000), *Democracy*, London: Yale University Press.
39. Downs, A. (1967), *An Economic Theory of Democracy*, New York: Harper Brothers.

40. Mainwaring, Scott and Welna, Christoper (2003), *Democratic Accountability in Latin America*, Oxford: Oxford University Press.
41. Orend, Brian (2002), *Human Rights: Concept and Context*, Toronto: Broadview Press.
42. Shapiro, Ian (2003), *The State of Democratic Theory*, London: Princeton University Press.
43. Vaughn, Lewis (2014), *Beginning Ethics: An Introduction to Moral Philosophy*, Norton, W. W. & Company, Inc.
44. Wolff, Jonathan (2017), *An Introduction to Moral Philosophy*, Norton, W. W. & Company, Inc.

B) Articles

45. Bjornlund, Eric (2018), “Free and Fair Election”, *www. democracyinternational. US / downloads / Essay. pdf*.
46. Farber, Joseph M. (2004) , “Justifying Judicial Review”, 32 *aop.u.L.Rev* 65. *www.heinonline. org*.
47. Kirrpatrik, Jeane J. (1982), “Democratic Elections and Democratic Government”, American Enterprise Institute and the United State Department of State, *www. questia. com*.

